

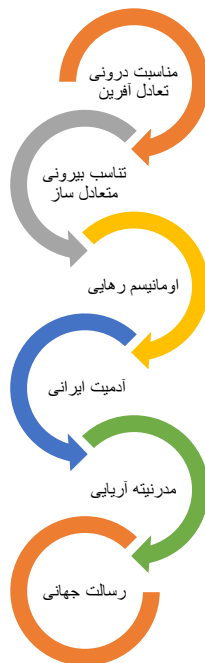
مکتب سی مرغ «بخش هفت» فصل سه
اومانيسم رهایی و آدمیت ایرانی

مهدی مطهرنیا

- مقدمه

در بخش ششم و فصل دو از "اومانيسم رهایی و آدمیت ایرانی" به لایه‌ی میان متنی بین دو عرصه‌ی «مناسبت درونی» و «تناسب بیرونی» توجه شد. به ضرورت یک دهه "روزه منفی

اندیشی پرداختم. در این جا است که باید به "سبک زندگی مثبت اندیش معطوف به گسترش اومانیسیم رهایی" بپردازم.



مدل مفهومی سبک زندگی مثبت اندیش معطوف به گسترش اومانیسیم رهایی

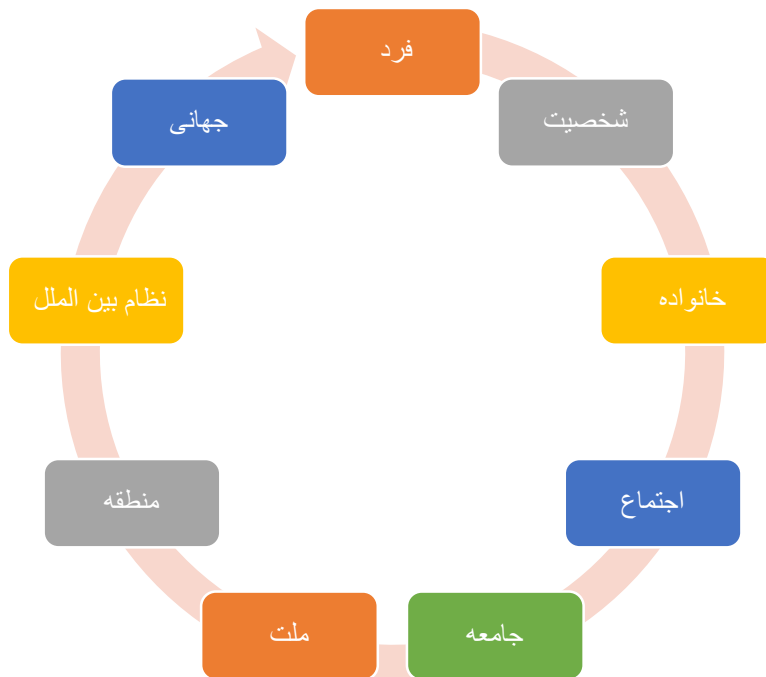
'مناسبت درونی تعادل آفرین' در بخش پیشین توضیح داده شد. بایسته بود که این مناسبت درونی تعادل آفرین به فراهم آوردن پتانسیل های لازم برای «تناسب بیرونی متعادل ساز»؛ بیانجامد. از این رو لایه میانی عبور از آن مناسبت به این تناسب را با «روزه منفی اندیشی» پر ساختیم. این لایه میانی می تواند ما را به آرامی به سمت سبک زندگی مثبت اندیشانه سوق دهد. وارد نمودن شوک برای تغییر جهت دهی ذهنی به جامعه ریسک پذیر است. در این پهنای باید با رنگ آمیزی انتقالی از یک متن به متن دیگر وارد شد. روزه منفی نگری همین مرحله انتقالی را محتوا و سپس ورود به مرحله بعدی یعنی «**تناسب بخشی متعادل**» کننده را مطمئن تر می سازد.

من بر آن هستم که از لایه میان بینی در مناسبت درونی به تناسب بیرونی در این بخش از مکتب سی مرغ و سیمرغ بگذرم، و در این فصل از مکتب سی مرغ؛ به مرحله «**تناسب بیرونی متعادل کننده**» بروم.

یادمان باشد که کارکرد اصلی و رسالت عینی مناسبت درونی متوجه تناسب بیرونی است. از این که بگذریم به این معنا می رسیم که تناسب بیرونی چگونه حاصل می شود؟

- مکان مندی تناسب

مرجع تناسب در مرحله‌ی نخست متوجه "محیط" است، از این رو مکان در اهمیت قرار می‌گیرد. جغرافیای زیست هر فرد نخست در بین افراد خانواده است و از این مرکز فرد به خانواده تا سطح بین‌المللی و جهانی گسترش پیدا می‌کند.



نمودار پوست پیازی حیات مکانی آدمی

شخصیت نیز "مکان زیست" فردیت آدمی در ساحت بین‌المکانی ارتباط یا جمع‌های دیگر قرار می‌گیرد. حاصل مخرج مشترک فردیت‌های نهفته در وجود هر فرد است. هرچه از مرکز این پوست پیاز دور می‌شویم، احتمالاً اثرپذیری باید کمتر شود. اما، با رشد و توسعه فناوری‌های ارتباطی این اثرپذیری دیرپا-سنتی، کلاسیک، در حال تغییر راستا و جهت است. این خود می‌تواند در آینده برای مردمان؛ انقلاب برانگیز باشد.

بایسته است "مکان مندی تناسب" در این جا مورد پروا قرار گیرد. این که شما در ایران و کدام جغرافیای ایران زندگی می‌کنید و در چه شهر یا روستایی هستید؛ مهم است. این که در کدام خانواده صبرورث دارید؛ می‌تواند از ویژگی‌های متمایز کننده‌ی مکانی برای ایجاد تناسب برونی برخوردار باشد. اما با وجود این تمایزها تفاوت بسیار اندک می‌شود. این که ایرانیان خارج از کشور در چه مکانی زیست می‌کنند. تجربه زیست شده‌ی آن‌ها در ایران چه بوده است؟ تجارب حاصل از زیست در مکان‌های گوناگون برای هر یک از آن‌ها چه اثراتی را در برداشته است؟ ... مهم است. اما باید متفاوت بودن را کنار بگذاریم و در همان حال این تمایزات را به رسمیت بشناسیم.

با کوچک شدن جهان در عبور از دهکده جهانی تا فلک آبگینه‌ی پیشاروی بشریت اثر مکان‌مندی کاهش و محور مختصات اثرپذیری دچار وارونگی بیشتری خواهد شد. از این‌رو

بیشتر باید در دو مرکز یا لایه ملی و بین‌المللی و اثرپذیری متقابل آن‌ها بر هم اندیشه کرد. اینجا است که باید به ویژگی‌های مکانی در فراهم آوردن شخصیت آدمی توجه شود. پرداختن به نظریه‌های شخصیت^۱ مثنوی هزار من کاغذ و از حوصله این نوشتار خارج است. اما پرداختن به آن‌ها، در حوزه عملیاتی کردن مکتب سی مرغ و ارائه مدل‌های عملیاتی برای آن گریزناپذیر خواهد بود. اکثر نظریه‌پردازان و صاحبان مکاتب روان‌شناسی مانند فروید، گوردون آلپورت، اریکسون، هورنای، راجرز، اسکینر و دیگران در این باب، نظریات خود را ارائه کرده‌اند.

شخصیت؛ ترکیبی از رفتار، احساسات، انگیزه‌ها و الگوهای فکری است که یک فرد را تعریف می‌کند. روانشناسی شخصیت تلاش می‌کند تا شباهت‌ها و تفاوت‌های این الگوها را در بین افراد و گروه‌های مختلف بررسی کند.

مطالعه شخصیت با تئوری طبایع چهارگانه بقراط شروع شد که استدلال می‌کرد، ویژگی‌های شخصیتی بر اساس چهار خلق و خوی جداگانه مرتبط با چهار مایع ("مشرّب") بدن است. روان‌شناسی شخصیت مدرن به شدت تحت‌تأثیر این ریشه‌های فلسفی اولیه است و تلاش می‌کند تا مشخص کند کدام مؤلفه‌ها - مانند اراده آزاد، وراثت یا جهان‌شمول بودن - بیشترین تأثیر را در شکل‌گیری شخصیت انسان دارند.

رویکردهای زیادی برای مطالعه روان‌شناختی مدرن شخصیت وجود دارد، از جمله دیدگاه‌های روان‌پویشی، نئو فرویدی، یادگیری، انسان‌گرایانه، زیست‌شناختی، ویژگی‌ها و دیدگاه‌های فرهنگی.

در نگاه من، نه به عنوان یک روان‌شناس در حوزه تخصصی روانشناسی شخصیت؛ که به عنوان یک آشنا به بعضی از این نظریات؛ ما در وضعیت فعلی ما ایرانیان "جغرافیا محور شخصیت گریز" هستیم. از ایران سخن می‌گوییم؛ از تاریخ سرزمین خود و فرهنگ و تمدن والایش بهره می‌بریم، اما، هیچگاه به راستی خود را متعهد به آن نمی‌یابیم. هرچند در باب بسیاری از مسایل دیگر مانند دین و مذهب هم بخش مهمی از ما این گونه هستند.

سولووی ((Sulloway)، تحلیلی از نظریه انقلابی و روانشناسی شخصیت و در پرتو انقلاب‌های علمی رخ داده شخصیت ارائه می‌دهد. سولووی پیشنهاد می‌کند که ترتیب تولد فرزندان در یک خانواده انسانی شخصیت آنها را شکل می‌دهد. کودکان در خانواده‌های انسانی برای منابع والدین از طریق ایجاد نقش‌های متمایز برای خود مبارزه می‌کنند. او استدلال می‌کند که اولین متولدین معمولاً مسئولیت‌پذیر، رقابتی و محتاط هستند درحالی‌که بقیه با بازیگوش و سرکش بودن هویت خود را به دست می‌آورند.

با این که نقد هایی بر نظریه او مانند بسیاری از نظریات دیگر وجود دارد، مانند اثرات ترتیب تولد بر شخصیت کودکان توسط جفرسون، جفری و مک کری در سال ۱۹۹۸ مورد بررسی قرار گرفت. یافته های آن ها نشان داد که هیچ رابطه ای بین شخصیت و ترتیب تولد وجود ندارد. نمونه آماری گرفتند که نماینده ملت بود و چندین ویژگی را در افراد تحلیل کردند. یافته های جمع آوری شده نتوانستند ثابت کنند که شخصیت نقش مراقبه ای در نظریه انقلاب های علمی سالووی بازی می کند (جفرسون، جفری و مک کری، ۱۹۹۸). بر اساس این یافته ها مشخص می شود که هم ترتیب تولد و هم شخصیت، پیش بینی کننده های مستقل خلاقیت در زندگی انسان ها هستند.

به همین دلیل که بخشی از آن به هر تقدیر اهمیت پیدا می کند و گفته می شود که " هم ترتیب تولد و هم شخصیت، پیش بینی کننده های مستقل خلاقیت در زندگی انسان ها هستند." من در اینجا از آن بهره می برم.

ایران به عنوان یکی از مهم ترین جغرافیای های کهن تاریخی و از کهن ترین فرهنگ ها و تمدن های بشری است. به قول هگل اولین دولت مدرن است که در کهن زمان ترین زمانه قرار گرفته است. اصل زمان مندی را خواهم گفت. اما در معنای مکان مندی این شخصیت پردازی جغرافیایی ایران مهم است. ایران دارای کد ژئوپلیتیک؛ و ژنوم ژئواستراتژیک^۲ کهن سال است. من در نظریه هارتلند – ریملند بزرگ به آن توجه داشته ام.

کدهای ژئوپلیتیک، پیش فرض های استراتژیکی هستند که از آن ها به عنوان عناصر و درون مایه اصلی شکل دهنده به سیاست خارجی یک دولت در مقابل دولت های دیگر یاد می شود؛ به عبارتی رفتاری که دولت ها از طریق آن هستی خود را برای جهان توجیه می کنند، کد ژئوپلیتیک نامیده می شود.

این معنا قابل گسترش به درون مایه وجودی دولت- کشورها به عنوان برتابشگر شخصیت ملت – دولت ها نیز هستند.

ملت ما به عنوان مردمانی که در یک سرزمین مشخص – مکان معین – در حاکمیت و حکومت و در زیر یک پرچم در دوره های گوناگون زمانی ملت را تشکیل می دهند؛ از این مکان و کد آن اثر می پذیرند.

بر اساس ژنوم ژئواستراتژیک که در برگیرنده ی محیط پرتلاطم است؛ شخصیت ترکیبی با محوریت دورن مایه کهن سرزمین خود را دارا هست. ایران با داشتن ۱۵ کشور، همسایه یک

^۲ ژنوم ژئوپلیتیک، نقشه ژنتیک جغرافیایی سیاست است و برخاسته از جغرافیا که سیاست خارجی یک کشور را تحت تاثیر قرار می دهد. ایران با داشتن ۱۵ کشور، همسایه یک منطقه ژئواستراتژیک با کد و ژنوم خاصی است.

منطقه ژنواستراتژیک با کد و ژنوم خاصی است. بس اثرگذار و همان اندازه از سطح منطقه ای و بین المللی اثرپذیر است.

آلپورت در ۱۹۶۱ می گوید: «شخصیت عبارت است از سازمان دهی پویای نظام های روانی فیزیولوژیکی درون فرد که رفتار و افکار ویژه فرد را تعیین می کند». در این تعریف، «هر واژه مفهومی را بیان می کند. مثلاً "سازمان دهی پویا" به پویا بودن رشد و تغییر شخصیت به گونه ای سازمان یافته، و نه تصادفی، اشاره دارد. "روانی فیزیولوژیک" یعنی شخصیت فرد، ترکیبی از عوامل زیستی و روانشناختی است. آلپورت می گوید که فرد دو شخصیت مجزا دارد؛ به گونه ای که شخصیت فرد در کودکی توسط امیال و نیازهای زیستی و بازتاب های اوهدایت می شود اما هدایت شخصیت او در بزرگسالی بیشتر تحت تاثیر عوامل روانشناختی و ذهنیت خود فرد است. درواقع بر اساس نظریه آلپورت، وراثت مواد خام شخصیت مثل هوش و خلق و خو را تامین می کند اما بعداً شخصیت فرد توسط محیط او، شکل داده می شود و یا تغییر می کند. "تعیین کردن رفتار و افکار ویژه" یعنی صفات، رفتار و افکار ما را مشخص می کند و همین رفتارها و افکار ما، معرف شخصیت ماست و شخصیت ما را از دیگران، متمایز و درنتیجه منحصر به فرد می کند».^۳

این ترکیبی از شاخص های اثرگذار بر شخصیت را نشان می دهد که مکان جغرافیایی حیات ما؛ دیرینگی و تبار آن، کد و ژنوم آن به همراه زمانه و زیست تجربه شده در این جغرافیا و تنوع قومی و فرقه ای و ... بر آن اثرات معنادار و قابل تعریفی دارد. بر اساس نظر آلپورت که عقده ی حقارت را در کنار عقده قدرت استادش فروید مطرح کرد؛ بایسته است که بر اساس میزان نیرومندی و تسلط صفات بر شخصیت افراد، صفات را به سه دسته تقسیم نمود:

- صفات اصلی

صفات اصلی یا بنیادی (cardinal traits)، به گونه ای بر فرد، مسلط هستند که کل شخصیت او را تحت تاثیر قرار می دهند. اما این صفات، نادر هستند و ممکن است بعضی افراد آن ها را نداشته باشند و یا فقط در بعضی موقعیت ها آن ها را نشان دهند. از جمله صفات اصلی می توان به سادیسم (دگرآزاری) و شوینیسم (میهن پرستی کورکورانه) اشاره کرد.

- صفات مرکزی

صفات رایجی هستند که شخصیت ما را تشکیل می دهند. صفات مرکزی (central traits)، معمولاً بین ۵ تا ۱۰ صفت هستند این صفات به اندازه صفات اصلی، فراگیر و بانفوذ نیستند اما پایه های اصلی شخصیت را شکل می دهند. صفاتی مثل پرخاشگری، دلسوزی برای

^۳ <https://personalogy.ir/theories/allport-trait-theory-of-personality/>

خود (self-pity) و بدبینی (cynicism) جزو صفات مرکزی معرفی شده‌اند. همچنین صفاتی مثل هوش، خجالتی بودن، اضطراب و صداقت نیز به این دسته از صفات، نسبت داده شده‌اند.

- صفات ثانویه

صفات ثانویه (secondary traits)، صفاتی هستند که فقط تحت شرایط و اوضاع خاصی، نشان داده می‌شوند. به همین دلیل این صفات فقط توسط افرادی که رابطه نزدیکی با فرد دارند، قابل تشخیص است و برای دیگران معمولاً قابل تشخیص نیست. مثلاً اینکه فرد چه غذا یا موسیقی را ترجیح می‌دهد فقط برای نزدیکانش، قابل تشخیص است. درواقع این صفات به وسیله محرک‌های کمی، برانگیخته می‌شوند و پاسخ‌های کمتری را برمی‌انگیزانند.

ممکن است صفت اصلی یک نفر، جرات ورزی باشد اما او در موقعیتی که پلیس به خاطر سرعت رانندگی‌اش به او هشدار می‌دهد، تسلیم شود. تسلیم شدن صفت اصلی او نیست بلکه در یک موقعیت خاص، ظاهر شده، بنابراین یک صفت ثانوی محسوب می‌شود. همچنین بی‌صبری فرد برای منتظر ماندن در صف هم یک صفت موقعیتی و در نتیجه ثانوی محسوب می‌شود.

ما ایرانیان ترکیب معناداری و قابل تعریفی از این صفات را داریم که بخش مهمی از آن‌ها متأثر از مکان مندی ما است. البته زمان و زبان هم در آن‌ها موثرند.

به طور مثال؛ به واسطه هجوم‌های گوناگون جغرافیایی از سوی اقوام مهاجم و حتی هجوم‌های قدرتمندانه سرزمین گشای، فاقد رویکرد فرهنگی – تمدنی در بعضی از برهه‌ها؛ کلام محور و صفر و یک نگری به صفات اولیه‌ی ما تبدیل شده است. در این میان نفی گرایی و دشمن پردازی نیز به آن افزوده گردیده‌است.

صفات چون پرخاشگری، نه تنها نسبت به بیگانگان و بیگانه گریزی که نسبت به هموطنان دیده می‌شود. نفی گرا و سلبی محور شده ایم. دلسوزی برای خود (self-pity)؛ و بدبینی (cynicism)، نسبت به دیگران، جزو صفات مرکزی ما معرفی شده‌اند. همچنین صفاتی چون اضطراب حال و هراس از آینده، صداقت گریزی‌های راست نمایانه‌ی ناروا نیز به این صفات، افزوده شده‌اند. از سویی صفت‌های ثانویه‌ی دیگری هم پیدا کرده‌ایم که متأثر از این رهیافت‌های اثرگذار نیز هست. تحت شرایط و اوضاع خاصی، به سرعت رنگ عوض می‌کنیم. ریاکاری، دودوزه یا چند دوزه بازی!!! در ما کم است؟؟؟ قدرت خدایی به جای

خداباوری پرديرينه ايراني، جاي خود را به "مذهب مركزي‌هاي منفعت محورانه" بخشيده است؟؟؟

شخصيت اصلي آدميت ايراني در خطر اضمحلال تاريخي قرار گرفته است. در همين حال نسل جديد آمده است كه اگر چه به ظاهر به موطن و جغرافيا تكيه نمي كند ولي بر ضد همه‌ي اين‌ها در نسل Z و A واكنش شديد نشان مي‌دهد. راهنمايي و باز آفريني اين شور توسط آزاد اندیشان ايراني مي تواند احياگر آدميت ايراني در بستر اومانيسم رهايي در جغرافياي ايران باشد.

- زمان مندي؛ تناسب

اگر چه زمان مندي در واژه انگليسي آن به عنوان "موقتي بودن" مي آورد؛ ولي در آينده انديشي به حال و در معنای آن وابسته به زمان - يعني موجود در زمان - معنا مي شود. هدف هايدگر در كتاب هستي و زمان، بيان زمان به مثابه افق فهم هستي بر اساس زمانمندی به عنوان "هستي دازاين" است. زمانمندی يك افق و در اينجا شرط امكان فهم هستي است. مسئله اصلي نه زمان بلكه زمانمندی دازاين است. هايدگر، باور دارد كه اين زمان نيست كه بر اساس هستي درك مي‌شود، بلكه اين هستي است كه بر اساس زمان درك مي‌شود و اين دقيقاً عكس رويکرد غالب در فلسفه و مابعدالطبيعه است.

من، در رساله زمان منتشره از سوي انتشارات فارابي در اين مورد نوشته‌ام. اينجا؛ جاي پرداختن به آن هم نيست. در اينجا بايد به مفهوم برساخته در آينده‌انديشي به نام "حال بسيط" اشاره كنم. اين مفهوم تحت اثر عبارت مشهور اليزه بولدینگ قرار دارد. او از "حال دويست ساله" ياد مي آورد. بر اين اساس؛ "حال" صرفاً يك لحظه‌ي گذار و فرّار تلقی نمي گردد؛ بلكه دوره‌ي زماني متمايزي دانسته مي‌شود و در برگيرنده صد سال پيش از "حال" و صد سال پس از آن مي‌باشد. من به فرّار بودن حال از نظر فلسفي باور دارم. اما به اثر تاريخي "حال بسيط" نيز پروا دارم.

يكي از مهم ترين معاني اين حال بسيط در تاريخ اين سرزمين متوجه "غم تجزيه ايران" است. در دهه گذشته اين امر دويست ساله شد. ميرمهرداد مير سنجری ' استاديار ژئوپلتيك دانشگاه در مقاله اي روزنامه ' بهار ' در سال ۱۳۹۲ به دويست سالگي قرارداد گلستان پرداخته و نوشته است ' غم تجزيه ايران ۲۰۰ ساله شد. °

^۴Temporality

^۵ <https://www.irna.ir/news/۸۰۸۵۷۱۰۹>



ایران در دویست سال پیش

او به چگونگی تجزیه سه و نیم میلیون کیلومتر مربع از خاک کشور در قرارداد گلستان پرداخته است. در خلاصه مقاله ی او به این نکات توجه شده است: « بیستم مهر ماه ۱۳۹۲ خورشیدی دویستمین سالگرد یکی از تلخ ترین رویدادهای تاریخ ایران زمین یعنی قرارداد گلستان است، قراردادی که تجزیه متناوب سرزمینهای ایرانی بعد از آن، جدایی بیش از سه و نیم میلیون کیلومتر مربع از خاک ایران را به دنبال داشته است. در قرارداد ننگین ۱۱۹۳ خورشیدی برابر با ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ میلادی، تمامی خانات جنوب قفقاز، شامل خانات باکو، خانات شیروان، خانات قره باغ، خانات گنجه، خانات شکی، خانات قبا، بخشی از خانات تالش، دربند، داغستان و گرجستان از ایران تجزیه و به روسیه واگذار شد.

یادگاری ننگین از پادشاه بی‌کفایت و بی‌لیاقت قاجار که غرق در فساد اخلاقی و حیف و میل اموال عمومی، از پاره‌های سرزمین تاریخی ایران زمین چشم پوشید... مروری دیگر بار به سرزمین‌های ایرانی که در طول زمامداری حاکمان بی‌لیاقت، ضعیف و ضد ملی قاجار در ۲۰۰ سال گذشته از ایران تجزیه شده‌اند، برای پیشگیری و جلوگیری از تکرار خطاهای گذشته برای همه مسئولان و قاطبه مردم ایران ضرورتی اجتناب ناپذیر است. دشمنان ایران زمین امروزه نیز با تجهیز و پشتیبانی گروه‌های تجزیه طلب قومی و زبانی در آذربایجان، کردستان، خوزستان و بلوچستان، همچنان درصدد لطمه به تمامیت ارضی ایران زمین و تجزیه و کوچک تر کردن آن هستند، مساله‌ای بسیار مهم که به هیچ وجه نباید مورد غفلت مسئولان، رسانه‌ها و مردم ایران قرار گیرد.

✓ سرزمین‌های جدا شده تا پایان قاجاریه

کشورهای حوزه تمدن ایران بزرگ که در طول ۲۰۰ سال گذشته در سرزمین‌های جدا شده از ایران تشکیل شده‌اند عبارتند از: ۱-حوزه قفقاز(معروف به ۱۷ شهر قفقاز): شامل کشورهای: گرجستان، ارمنستان، اوستیای شمالی و جنوبی، آبخازستان(معروف به آبخازی)، دولت باکو و مناطق تحت تسلط روسیه شامل، داغستان و چچنستان(معروف به چچن)

۲-حوزه ورارود (آسیای میانه یا ماوراءالنهر): شامل کشورهای

تاجیکستان، ترکمنستان، ازبکستان، قرقیزستان و قزاقستان

۳ -حوزه ایران شرقی : شامل افغانستان و هرات و دو سوم بلوچستان و کلات(در پاکستان)

۴ -حوزه خلیج فارس: شامل بحرین بزرگ (متشکل از جزیره بحرین، قطر و کرانه های فعلی عربستان در خلیج فارس موسوم به منطقه الشرقیه)، عمان و استان جلفاوه (امارات امروزی) ۵ - حوزه کردستان بزرگ که دو سوم آن در جنگ‌های امپراتوری عثمانی با ایران به اشغال این کشور درآمد و بعدها بین سه کشور ترکیه، عراق و سوریه تقسیم شد. این سرزمین‌ها یا بر اثر جنگ‌های نابرابر و یا با قراردادهای خفت بار و تحقیر آمیز منعقد شده بین شاهان ضعیف ایران و قدرت‌های استعماری به ویژه دسیسه‌های انگلیس که بر ایرانیان تحمیل شده است، تجزیه شده‌اند.

از این روی مرور تاریخ معاصر و حوادث غم انگیز تجزیه ایران بزرگ می تواند ما را در شناخت حدود واقعی مرزهای ایران بزرگ و حفاظت هر چه جدی‌تر از ایران امروز که يك سوم سرزمین‌های واقعی ایران بزرگ را در بر می‌گیرد و فراهم آوری فرصت یکپارچگی فرهنگی این سرزمین های جدا افتاده از هم، مصمم تر سازد. نقشه‌های ایران پیش و پس از قاجاریه نشان از تجزیه بخش‌های متعددی از ایران دارد بخش‌هایی که به ویژه در دوران ۳۷ ساله حکومت فتحعلی شاه قاجار پس از جنگ‌های پردامنه ایران و روسیه از ایران جدا شدند به بیش از ۲۷۳۰۰۰ کیلومتر مربع می رسند و در دوران حدودا پنجاه ساله حکومت ناصرالدین شاه قاجار نیز جدایی بیش از ۲۱۹۶۵۰۰ کیلومتر مربع از سرزمین‌های تاریخی ایرانیان به وقوع پیوست و آخرین تجزیه نیز در سال ۱۹۷۰ با جدا شدن استان چهاردهم ایران یعنی بحرین به وقوع پیوست. آن چه در این میان حائز اهمیت است این که پس از جدایی غیر قانونی بحرین از ایران در سال ۱۹۷۰ میلادی که هیچ گاه به تایید ملت ایران نرسیده توطئه دشمنان ایران زمین برای ادامه تجزیه گام به گام ایران عزیز، ابعاد و شکل جدیدی پیدا کرده است. نقشه شوم تقسیم ایران بین روسیه و انگلیس (نقشه پیوست شماره ۲)^۶، نقشه برنارد لوییسی در سال ۱۹۷۸ میلادی جهت تبدیل ایران به ایرانستان

^۶ نقشه ها را در اصل مقاله ی ایشان ببینید.

(نقشه پیوست شماره ۳) و نقشه تهیه شده توسط رالف پیترز (نقشه شماره ۴) و نیز نقشه خاورمیانه بزرگ با ایران تجزیه شده (نقشه پیوست شماره ۵) تنها بخشی از زوایای توطئه‌های موجود برای تجزیه باقیمانده سرزمین‌های بزرگ ایران ارزیابی می‌شود که هوشیاری هر چه بیشتر ایرانیان به ویژه دست اندرکاران سیاست خارجی ایران را برای پیشگیری و مقابله با هر اقدامی که منافع بلند مدت ملی و تمامیت ارضی ایران را توسط بیگانگان ضد ایرانی فراهم کند به ویژه در خلیج فارس و دریای کاسپین می‌طلبد.

بر این پایه پی ریزی « پیوند (اتحادیه) کشورهای همسود (مشترك المنافع) فلات ایران» يك راه مقابله با توطئه‌های تجزیه ایران و ضرورت تاریخی و هویتی تلقی می‌شود که چندین دهه است ذهن هم تباران ایرانی و غیر ایرانی را به خود مشغول کرده است.

يك پرسش اساسی، نام این پیوند (اتحادیه) است. با توجه به این که ایران بزرگ تاریخی، همه سرزمین‌ها و اقوام و زبان‌های متنوع واقع در فلات ایران را در بر می‌گیرد و محدوده شناخته شده رسمی فعلی کشور ایران در بخشی از ایران بزرگ قرار دارد بنابراین با وجود نام‌هایی چون پیوند (اتحادیه) فلات ایران، پیوند کشورهای آسیای جنوب باختری، پیوند کشورهای وارث تمدن ایرانی، پیوند ایران بزرگ، پیوند آریانا و... کشورهای این منطقه ممکن است به دلیل نام‌های متداول فعلی یا زبان رایج هر کشور انتقاداتی به هر يك از این نام‌ها داشته باشند. لذا پیشنهاد نام «نوروز» برای آن بدین دلیل بسیار مناسب خواهد بود که هموندی بیش از پیش همه کشورهای حوزه فرهنگی ایران زمین و توسعه سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی آنان را به دنبال خواهد داشت. تردیدی نیست که واژه پر معنای «پیوند نوروز» علاوه بر این که یاد آور پیشینه سترگ تاریخی فرهنگی مشترك همه ایرانی تباران است، مورد پذیرش همه کشورهای یازده گانه و سایر مناطق نیمه مستقل واقع در این منطقه بوده و اختلاف نظری در باره آن وجود نخواهد داشت. نکته با اهمیت این که دست دشمن تاریخی ایران یعنی انگلیس در همه قرارداد های ننگین پیش گفته منجر به تجزیه ایران هویدا است. بی تردید ادامه بی‌علاقگی و بی‌توجهی جامعه ایرانی به مطالعه آن چه بر سرزمین‌های ایرانی در طول ۲۰۰ سال گذشته است، تهدیدی است برای منافع نسل های آینده ایرانیان. لذا آگاهی رسانی همگانی درباره گذشته عبرت انگیز و تاریخ دو سده گذشته چراغی است فراروی تصمیم گیری‌های راهبردی بلند مدت مسوولان ایرانی برای افق آینده که یکی از راهکارهای برون رفت از این خاطره تلخ تاریخی همانا اقدامات عملی برای تشکیل «کانون کشورهای همسود ایران بزرگ» خواهد بود.

من نیز باور دارم که این آگاهی بسیار لازم و خوب است ولی هراس افکنی به واسطه ی آن درست در نقطه مقابل قرار می‌گیرد. تنها خیانت یا سوء تدبیر حکام در تهران می‌تواند این

گونه ایران را دوباره به این سمت سوق دهد. مردم ایران در قالب ملت بزرگ ایرانیان این گونه نیستند و در قالب اقوام و فرقه‌های گوناگون آنسینگ ها یا طوایف^۷ - دودمان‌های - ایرانی به دنبال این معنا نبوده به وحدت ملی متعهد هستند.

این تناسب با محیط در بخش سیاسی باید متوجه نسبت یابی متناسب بین این دودمان‌ها برای دستیابی به هم بختی ملی در ساحت بزرگ ملت ایران زمین باشد. در همین جا نیز بازگشت به پارادایم "کثرت در وحدت و وحدت در کثرت" معنادار و قابل تبیین به دکترین‌ها و سیاست‌های کلان در این زمینه است. از درون این روند اتخاذ استراتژی‌ها ؛ تاکتیک‌ها و تکنیک‌های موثر در جهت رهبری و مدیریت جریان هم پیوندی ملی و اتحاد فزون تر خاندان‌ها، و دودمان‌های ایرانی بیش از پیش امکان پذیر خواهد بود.

^۷ آنسیگاس (آنسیگ از سنسکریت: آنتیگره= طایفه + «ان، اس» آنسینگ در اینجا به معنای طایفه است. clans قبیله‌ها؛ tribes قبایل؛ در آن مورد نظر است.